

آغاز از خود بیداری

نوشته: گل نظر (فرهاد)

7 مارچ 2017

کابل- افغانستان



دقیق میدانم که این نوشته موافقان و مخالفانی خواهد داشت، دعا و احسنت موافقان را با خود خواهد داشت و تیر نقادانه مخالفان نیز از میل سلاح عقایدشان بطرفم شلیک خواهد شد و من از حسن نظر موافقان از قبل سپاسگزاری نموده و سینه ام را در برابر تیر نقادانه مخالفان نیز باز نگهمیدارم، این من و این شما، اما:

علی الرغم درک این دو امر (طبیعی) اعلان میدارم که این نوشته نه نظر به موافقه موافقین و نه نظر به مخالفت مخالفین، نه برای خوش ساختن موافقین و نه غمگین نمودن مخالفین تحریر گردیده است بلکه آنچه در اینجا میخوانید نظر کلی شخصی خودم بوده و مسئولیت بعدی آنرا نیز میپذیرم.

این یک واقعیت است که (زبان وسیله افهام و تفهیم است) و همین! حال از این زبان چه چیز هایی که نساخته اند! البته منظورم از زبان، آن پاره گوشتی ای نیست که در جوف دهن قرار دارد بلکه همین زبان (لسان) گفتاری و نوشتاری است، بیاد دارم که چه خوب شیرین به زبان شغنائی صحبت میکردم، نیم زبانه و پوره زبانه، همه اش شیرین بود تا اینکه شامل مکتب شدم.

مکتب آغاز فرا گرفتن دومین زبانم (لسانم) بود، هر روزیکه لغتی از زبان فارسی- دری را یاد میگرفتم، شوق و علاقه ام نسبت به این زبان بیشتر میشد، در کنار آن کتاب ضخیمی با صورت های رنگه در اختیار شاگردان صنف اول همان وقت بنام پشتو قرار داده شد که منحیث زبان رسمی تدریس میگردد.

تا جاییکه من بیاد دارم نه عقده ای وجود داشت و نه تعصبی، نه شکوه ای وجود داشت و شکایتی (شاید من در آنوقت به این گیها خرد بوده باشم ولی ایکاش روند همانگونه توقف میکرد)، فارسی را آموختم و پشتو را هم، هیچ جدالی میان این دو زبان در ذهنم وجود نداشت، با هر دو راحت صحبت میکردم، راحت میخواندم و راحت مینوشتم که تا بحال هم همینگونه ادامه دارد.

روزگار به همین منوال گذشت، در سالهای 1356 زمزمه هایی از بازیهای سیاسی در گوشهای من هم طنین افکن شدند، حرکتهایی را گاهی بمشاهده مینشستم، گروهی بنام خلقی و عده ای هم با نام ستمی بر هم میتاختند، حال دانسته ام که مخالفت شان در حد همین دو نام (خلقی و ستمی) بود و خلاص!

نه آگاهی از سیاست، نه فهم تیوریکي از آن، نه دانش سیاسی و خلاصه هیچ چیز! فلان آدم خلقی است باید وی را تا توان و قدرت تخریب نمود، بهمان آدم ستمی است، باید از هر گزینه ای برای تخریبش کار گرفت (روا یا ناروا) مهم نیست هر چه است باید یکدیگر را بدنام ساخت، عجب نیست که خلقی آنزمان نمیدانست خلقی چیست و چرا من خلقیم و ستمی (سازایی) آنزمان نمیدانست که سازایی چیست و چرا سازائیم؟ و اگر دوستان خفه نشوند، (همین اکنون هم اوضاع از همین قرار است).

خوب آنچه در طول آنزمان در حق یکدیگر کردیم و نکردیم، گذشت و تاریخ آنرا در صفحات خود درج نموده است، نمیتوان به تفصیل در مورد آن در اینجا بحث کرد اما آنچه برای من تجربه شده این است که دنیای انسانیت همه از تجارب و رویداد های گذشته درس گرفته و میگیرند، هر حرکت مثبت و یا منفی باعث تحول در زندگی انسانها شده و میشود اما نمیدانم، خداوند (ج) ما را از کدام خاک سرشته است که به هیچ قاموس جور نیستیم؟

نه درس از زندگی گرفتیم و نه عبرت از حوادث! مراد از اشتراک (عضویت) مان در روند ها و سازمانهای سیاسی هم یک چیز بوده، تخریب یکدیگر تا بهر سرحد ممکن! بهر ترتیب، حالا درست متوجه شده ام، آنهم بدلیل جار و جنجالهای عده ای بر محور زبان و هویت! نمیدانم کدام هویت؟ تعیین کننده هویت چیست؟ انسان دارای چند هویت بوده میتواند؟ از هویت چه میخواهیم؟ تمام روز دُول نواخته میشود که (فاشیزم قبیله و

این و آن)، اما یکی نمیگوید که کدام قبیله؟ این قبیله چه کرده؟ کدام نقصش به کی رسیده؟ و اگر نقص و یا ضرری رسیده، علت آن چی بوده؟ زبان، قومیت، ملیت و یا خود خواهی و برتری جویی فردی؟

گفتم که حالا درست متوجه شدم! واضح دیده میشود که آنائیکه بر طبل قومیت و ملیت میکوبند و یکی دیگری را فاشیست و برتری طلب خطاب مینمایند، دروغ میگویند! پشت سر همه تقلاهایشان اهداف سیاسی نهفته اند، آنان برای رسیدن به مقصد سیاسی، زبان را وسیله قرار داده اند، زیرا غیر زبان سایر وسایل چون اسلام، دین، مذهب، کیش و غیره از دست شان رفته است و در معنی، خود فاشیست و برتری خواه اند!

آن یکی بوجود مولانا افتخار میکند و دیگری بنام احمد شاه بابا! در حالیکه هیچیک از این شخصیتها علیه هم چیزی ننوشته و نه گفته اند، آن یکی فارسی را زبان دربار و این دیگری پشتو را زبان غرور ملی میپندارد، هر دو از قانون اساسی حرف میزنند اما هر دو زیرپایش میکنند، فراموش میکنند که این هر دو زبان نظر به قانون اساسی زبان رسمی (ملی) افغانستان اند! یکی از افتخارات فرهنگی گپ میزند و دیگری از فتوحات و قهرمانی های رزمی! اگر دقیق شوی، نه فرهنگی از این مانده و نه فتوحاتی از آن، فقط هر دو مصروف اند در پی تخریبات یکدیگر که خود نمیدانند چرا؟

هیچ زبانی با وحی الهی شکل نگرفته است، هیچ زبانی کدام قدسیت ندارد، هر زبان شیرین است به گوینده گانش و محیط؛ سازنده و شکل دهنده زبان است، طفل از مادر بدون کدام زبان بدنیا میآید و در هر محیطی که متولد میشود، در جریان تکاملش زبان همان محیط را بخود میگیرد، اینجا ما به زبان فخر میکنیم، به چیزی فخر میکنیم که همه عالم آنرا دارد، حتی پرنده گان، خزنده گان، وحش و طیر، همه زبان دارند و این زبان در همه (همان وسیله افهام و تفهیم است که نمیتواند یکی بر دیگری برتر باشد).

یکی نعره سر میدهد که (ای مردم! تاجک بودن میراث و فرهنگ دیرینه ما است) و آن دیگری میگوید که (ای خلکو! په افغانستان کی، پشتون یعنی افغان او افغان یعنی پشتون دی، بس). چه یک اندیشه ای! ای برادر فارسی زبان، اگر تو تاجک استی و زبان فارسی - دری شکل دهنده فرهنگ تو است، برادر پشتون ما هم در ادعای خود بر حق است که زبان پشتو شکل دهنده و توضیح دهنده فرهنگش است! اما اونیکه

میگوید (په افغانستان کی پشتون یعنی افغان او افغان یعنی پشتون)، درکش از ملت و ملیت در حد صفر است! او بکلی در اشتباه است، که توضیح این مطلب از حوصله این نوشته خارج است.

موضوع بسیار مهمی که باید اشاره بکنم این است که: در همه این گپ‌ها و زبانی و قومیتی که غریب‌ها از رسانه‌ها گوش هر شنونده را کر نموده است، اکثریت قاطع مردم از آن خبر ندارد، حتی برای شان مهم هم نیست، این فقط عده ای باسواد، نیمه سواد و کم سواد اند که سخت تحت تأثیر عقاید سیاسی قرار دارند، برای رسیدن به مقصد سیاسی شان در پشت سر زبان، ملیت و قوم موضع گرفته اند، یکی میگوید من در جامعه اکثریت دارم و دیگری میگوید من، حال آنکه کسی اکثریت نیست! اینجا اکثریت و اقلیتی وجود ندارد، ما استیم که خود را به اقلیت و اکثریت تقسیم نموده ایم، آنهم بر اساس معیار تعداد نفوس ورنه ملت افغانستان یک ملت است.

چه معیاری! (آمد سر اصل موضوع)، همه ملیت‌های با تعداد نفوس بیشتر و حاضر بر حرکه‌های قدرت، (تاجک، پشتون، ازبک، ترکمن، هزاره و غیره) برای اکثریت نشان دادن خود، اقوام و ملیتهای خرد و کوچک دیگر (بگفته خود شان اقلیت‌ها) را بلعیده اند! پشتونها، ملیتها و اقوامی را خلاف میل آنان در خود مدغم نموده اند و تاجک‌ها همینگونه!

حال که موضوع زبان و ملیت بسیار داغ شده است، من هم می‌خواهم که با اصلیت خود شناخته شوم، آنانیکه با غارت هویت خود را به اکثریت و یا قریب به اکثریت رسانده اند، نمی‌خواهم برای اکثریت بودن خود هویت زبانی مرا نابود کنند، به کسی اجازه نمیدهم که بمجرد برآمدن کلام شیرین شغنانی از زبانم، به من بگویند که (مسلمانی گپ بزن) یا (هوا ابری شد)، این چنین حرفها را بارها تجربه نموده هم و این به فکر برادران فارسی زبان ما، برتری جویی نیست! مثالها را تنها از برخورد با زبان شغنانی آورده ام اما مشکل برادران واخی، اشکاشمی، سنگلیچی، منجی و غیره ما هم کمتر از شغنانی‌ها نبوده است.

حالا باید خود را با آنچه که استم، بشناسم، من یک شغنی استم، در قوم شغنانی، ملیتم پامیری (ملیت با کثرت قومی) و به ملت پرافتخار افغانستان تعلق دارم، از زبان شیرین

فارسی بهره برده ام و این زبان، زبان رسمی و ملی ملت افغانستان است، پشتو را چون فارسی دوست دارم و منحیث زبان رسمی و ملی ملت افغانستان نزدم رسمیت دارد، عقده های زبانی را مردود دانسته خواهان یک ملت بزرگ افغانستان استم.

در تذکره هویت: (باز هم تکرار میکنم که این نظر و خواست من است، نمیخواهم کسی قبولش کند و هر آنکه رد میکند، مربوط به خودش است، نه از کسی نماینده گی میکنم و نه علیه کسی استم!) بسیار خوب میبود که همه بزرگواران دخیل در قضیه هویت، تمام حقایق را مد نظر گرفته، برای حفظ منافع ملی، انعطاف از خود نشان میدادند و همانگونه ایکه هویت ما در تذکره های تابعیت مان در حکومت قبلی درج بود، قبول میکردند که بهمانگونه در تذکره برقی هم درج گردد، اما دیده میشود که هیچکس انعطاف پذیر نیست، یا به اصطلاح عامیانه، (هیچکس یک پاو کم نیست، همه ده سیره) و هرکس اصرار بر مدعای خود دارد، حال که چنین است، من هم میخواهم که هویت ما با همان اقلیت بودنش دست خوش غارت نشده و با جزئیاتش درج تذکره برقی گردد.

اگر تا بحال دیگران برای بالا بردن نفوس شان از دید اقلیت و اکثریت، هویت ما را بدون موافقه خودم غصب نموده و با اندکترین لغزش کلامی حین سخن گفتن به زبان خودم وادارم میکردند که (مسلمانی گپ بزمن)، که گویا زبان اصلیم، زبان کفر است! حالا نمیخواهم چنین شود، من شغنی پامیری استم و در تذکره برقی مربوطه ام جز این نمیخواهم چیز دیگری درج گردد، تکراراً اصرار میورزم که قوم شغنی، ملیتم پامیری و در ملت افغانم! هرکس هرچه بگوید بمن فرق نمیکند و اگر در این قضیه تنها هم باشم مهم نیست، آنچه نوشته ام، همه اش آگاهانه است و در این راستا نه به گفتمانی ضرورت دارم و نه کسی را به گفتمان فراخوان میدهم. فیصله های رسمی غیر منصفانه در این زمینه را نیز قبول ندارم، زیرا فیصله رسمی تعیین کننده هویت نیست و فیصله ها متأسفانه اکثراً غیر منصفانه، ظالمانه و غیر عادلانه استند، همانگونه که تا بحال بوده اند.

چرا به گفتمان ضرورت ندارم؟ دلیلش ساده است، من گفتمانهایی را شاهدم که فرجام شان جز عقده مندی و بدگویی نتیجه دیگری نداشته است! یکی از این گفتمانها همان بحث پیرامون الفباء زبان شغنی (پامیری) بود، گفتمان یا بحثی که میان نخبه ترین و تحصیلکرده ترین شخصیتهای مان جریان داشت، شخصاً در این گفتمان دخیل نبودم اما

جریان این گفتمان را در حد خود تحت نظر داشتم، میدیدم که چه الفاظی از جانب عده ای از بزرگواران شامل گفتمان علیه یکدیگر گفته نشدند اما نتیجه اش چی شد؟ هیچ و ازین به بعد هم چیزی نخواهد شد.

شاید عده ای از دوستانم با خواندن این نوشته مرا منحیث یک فرد با اندیشه های دگماتیک (خشک) قلمداد نمایند اما یقین دارم آنائیکه مرا بدرستی میشناسند، میدانند که آنقدر دگم نیستم، حقایق را همواره بر مبنای معیارهای حق بودن و بینش حقیقی پذیرفته ام، نفاق افگنی را مردود شمرده و از بنیاد با آن مخالفم، معیارم برای شناخت از اجتماع، معیار طبقاتی بوده، سایر اختلافات را فرعی و قابل تفاهم میدانم اما این نوشته در پاسخ به ادعاهای آنانی (چه تاجک، چه پشتون و چه ملیت برتری خواه دیگری) است که میخواهند همه چیز از خود شان باشد بدون اینکه مستحق آن باشند! نوشتن این صفحه برایم بسیار سخت و طاقت فرسا است، نوشته ای است که عقیده و ایمانم حکم بر نوشتن آن نمیدهد، میخواهم ملت داشته باشم و ملت با افتراق ساخته نمیشود اما انگیزه هایی وجود دارند که ناگزیر شدم خلاف میل این صفحات را نوشته کنم.

منطق یا موضعگیری سیاسی من: هرچند شاید جایش نباشد اما برای رفع سوء تفاهمات ممکن، این ریسک (خطر) را نیز میپذیرم و واضح میگویم که: در آغاز فعالیت سیاسی با ایده (خلقی) به مبارزات آغاز نموده ام و دلیلش عضویتم در حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده که اینک آن حزب وجود ندارد اما من از عضویت در آن پشیمان نبوده و نیستم، اختلافات درونی آنزمان تا اینزمان بین اعضای حزب و سازمانهای سیاسی دیگر از عدم درایت و پختگی سیاسی بوده، طعم تلخ آن به گلون همه رفته است، این را همه سیاسیون بخوبی میدانند اما خود را (به کوچۀ حسن چپ میزنند)، با اینکه در حال حاضر عضویت کدام گروه، سازمان و یا حزب سیاسی خاصی را ندارم اما معتقد به ضرورت یک حزب قوی سیاسی با داشتن جبهۀ وسیع، ملی و دموکراتیک با سایر احزاب و سازمانهای موجود در کشور استم، من معتقدم که عدم موجودیت چنین حزبی است که ملت افغانستان تا به حد قرأ و قصبات متفرق شده است و تنها چنین یک حزب سیاسی، این ملت را منسجم خواهد نمود.

نوشته من عقده مندانه هم نیست، فقط حق خواهی زیاد شده و من هم میخواهم حقم برایم داده شود، بسیار ساده: برای اینکه در افغانستان زندگی میکنم، منحیث فرد (قطره ای

از دریا) در میان ملت، حق مساویانه بر معیار توانایی، استعداد و لیاقت می‌خواهم نه بر اساس سهم قومی! نه بر اساس اقلیت و اکثریت! اگر هدف از افغان بودن، ملت افغانستان باشد، پس من هم عضو همین ملت استم و در میان یک ملت، سخن از اقلیت و اکثریت مردود و تفرقه انگیز است.

گپ هویت ساده است، عرض نمودم که نوشته روی کاغذ نمیتواند حقیقت را وارونه کند و اگر کند هم دیری دوام نمی‌آورد، من زمان زیادی با هویت تاجک حضور داشتم، مشکلی برایم نبود، ازین به بعد هم مشکل نخواهد بود اما بیان من این است که آنانیکه با بودن من در کنار شان جرئت دعوای اکثریت را دارند، از این دعوا به من چه رسیده است؟ جز اینکه من نیز در آئینه آنان دیده شده‌ام، آنان باید بخود بیایند و بدانند که این من (در مفهوم مردم نه منحیث فرد) در کنار شان بودم که غره و مغرور به تعدد شان منحیث اکثریت نفوس جامعه بوده و استند، حالا باید قدر من (ما) را بدانند که اگر ما به حق غصب شده خود برسیم و هویت اصلی خود را باز یابیم، کمبود ما در کنار شان چه خلایی را ایجاد خواهد کرد!

حین نوشتن این صفحه بسا مسایل دردآور و تکانه‌دهنده ناشی از بیعدالتی‌ها در ذهنم می‌آیند، گویی از خواب غفلت چندین ساله نو بیدار شده‌ام، اما لازم نمیدانم که همه اش را در این صفحه بگنجانم، زیرا بقول شاعر:

بگذشته گشذت، ازو مکن یاد امروز مده به مفت برباد

ما گذشته برباد رفته (همان هویت غصب شده یا غارت شده) را نمیتوانیم تلافی کنیم، با هویت گذشته خود وضعیت سیاسی دیگران را رقم زدیم، دیگران بودند که از ما بهره بردند بدون اینکه در منقالی ازین بهره ما را نیز شریک می‌ساختند، اما حالا در آغاز یک دور جدید شکلدهی هویت قرار داریم، به نظرم فرصت خوبی است که به اصل خود برگردیم، اصلی که در همه کتب تاریخی از جمله شهنامه از آن یاد شده است.

در برخورد با قضایای اجتماعی، مطلقاً تابع اوامر رهبر و پیشوای حقییم استم که (جمع گرایی و کثرت گرایی در جامعه) را ارکان اساسی انکشاف و تمدن همان جامعه میدانند و افتخار خواهم نمود که مردم منحیث مردم متفاوت با هویت اصلی خود در یک جامعه کثرت‌گرا سهم خویش را در انکشاف و تمدن این کشور اداء نماید.

این نوشته کاملاً عام فهم و به حد ادبیات خودم نوشته شده است و فکر میکنم هر فرد با اندکترین سواد هم میتواند با یک مرور منظوم از این نوشته را درک کند، من حالا خود را آماده میسازم که بعد این نوشته چقدر زیر اتهامات گرفته خواهم شد، و به چه نامهایی مسمی خواهم شد، اما فرق نمیکند، بفرموده شاعر شیرین کلامی:

مشغول عشق جانان، گر عاشقیست صادق در روز تیرباران، باید که سر نخارد

اظهار سپاس از کسانی که این نوشته را با حوصله مرور کردند و امتنان بی پایان از کسانی که انگیزه این نوشته را به من دادند، من این نوشته را (آغاز از خود بیداری) عنوان داده ام که مفهومش را بخود محفوظ میدانم.

با عرض حرمت بی پایان

گل نظر (فرهاد)

7 مارچ 2017 م